

بِنَامِ حَدَّادِ فَنْدِ خَانِ وُ



# شکوفه های مرگ

---

Death blossoms



نوشته: مجید و ثوقي



سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران

سرشناسه

عنوان و نام پدیدآور

مشخصات نشر

مشخصات ظاهری

شابک

وضعیت فهرست نویسی

پادااشت

موضوع

موضوع

موضوع

موضوع

رده بندی کنگره

رده بندی دیوبی

شماره کتابشناسی ملی

وتوqi، مجید :	
شکوفه های مرگ / مجید وتوqi.	
تهران: دانشیاران ایران، ۱۳۹۸.	
۱۴ ص.؛ ۲۱/۵ × ۸۶ س.م.	
978-600-434-394-7	
فیبا :	
چاپ قلدی: ۱۳۹۷	
۱۴ شعر فارسی-- قرن	
Persian poetry -- 20th century	
۱۴ شعر آزاد -- قرن	
Free verse -- 20th century	
PIRL۳۶۲ ۱۳۹۸ بش۵۶۵۸/۸۷/۸۷:	
۸۱/۶۲ :	
۵۵۹۵۴۱۲ :	

## شناختن کتاب

نام کتاب:	شکوفه های مرگ
مؤلف:	مجید وتوqi
ناشر:	انتشارات دانشیاران ایران
مدیریت انتشارات:	روح الله گلستانی
چاپ:	هنا رس
نوبت چاپ:	اویل ۱۳۹۷
قیمت:	۱۵۰,۰۰ تومان
شمارگان:	۱۰۰,۰۰
شابک:	۹۷۸-۶۰۰-۴۳۴-۳۹۴-۷

مرکز پخش:

نشانی: تهران، میدان بهارستان، خیابان مجاهدین اسلام، جنب روزنامه جمهوری، پ ۳۱۱

تلفن: ۰۹۱۲۱۳۸۳۷۱۸ - ۰۹۱۲۱۳۸۳۱۵۲۵ - ۰۲۱-۵۵۹۰۰۵۴۰-۳۶۸۳۱۵۲۵

فروشگاه اینترنتی کتاب پایابوک : [www.payabook.com](http://www.payabook.com)

---

چند شعر:

شکوفه های مرگ نیلوفر در کاخ

مرغ مینای پاییز انقلاب درون

کودک سرما زده صلیب

استحمار درون عاشقانه‌ی زیر باران

روزگار سخت تنها‌ی

تنگنا سکوت

سوسی چراغ زرین کلاه

کابوس خیال خانه دوست کجاست؟...

برزخ بی بیان حیات بی زبانی

خیال زنده به گوری

توفان غم منو تو

صدا کن مرا .....

---

## «شکوفه های مرگ»

مرگ

شکوفه کرد و

لبخند امید

جانی دوباره گرفت برایم

در پناهگاه

بر بلندای بام

فریاد کشید کودکی ام

و با خود گفتیم

تخیلت را رها کن...

با دوستت مرگ

دیداری دوباره آغاز کن

دلیل بودن یا نبودن را با

زمزمه‌ای از فریاد سرنه...

زمستانت بخواه

تا لبان خندان مرگ، بر دلت نشیند

فریاد بکشن

بلغ زندگی فجیعَت را در گُلبه

به رگ دستت بنشان...

چو تاریکی

از روشنایی بر نیاید

ودر خون بلوَد

تا فرا رسید زمستانی که ملکوت تو باشد

عصیان دلتنگی ات را بیدار کن

---

فریاد بکش

مرگ را صدا بزن

به تو پاسخ

خواهد داد...

---

۱۳۸۳/۱۲/۱۶

---

## «مرغ مینای پاییز»

هراس انگیز

گریان

نالان...

مرغ مینای پاییز

می دهد

پاسخ

و با خود می گوید

من...

راه گُشای آغاز آینده خویشم...

آدم و حوا؟

---

روزگار زیباست؟...

من در این میدان دار بسته

حاجتی دارم

روزنه آتش وار

زنданی آزاد را از تو می خواهم

تاریکی فکرم را در خود مَکیدِ

وز ملالی خنگ

در کویری آزاد

ناله سر خواهم داد

و در خود پناه خواهم بُرد

می توان دید او را آیا؟

می توان خواست از او آیا؟...